

مدارا با مخالف و مبارزه با معاند در سیره نبوی

<"xml encoding="UTF-8?">

مقدمه

افراد هر جامعه دارای اندیشه ها، تفکرات و تمایلات متفاوتی هستند. در ارتباط بین افراد جامعه با حکومت، گروه های موافق و مخالفی وجود دارند که با برخوردهای متفاوت حکومت روبه رو می شوند. صرف نظر از انگیزه مخالفت ها و چرایی آن ها، نحوه برخورد حکومت با گروه های مخالف در جوامع قابل بررسی است و از برخوردهای ساده و همراه با ملایمت تا برخورد خشن، ضرب و جرح و به دار کشیدن مخالفان را در طول تاریخ شاهد بوده ایم. سؤالی که مطرح است اینکه مخالفان در نظام سیاسی اسلام، از چه جایگاهی برخوردارند؟ و برخورد حاکمان با مخالفان چگونه باید باشد؟ پاسخ به این سؤالات و این سؤال که برخورد پیامبر با مخالفان خود چگونه بوده است نوشتار حاضر را موجب گشته اند.

البته پاسخ مکفی بحث مفصلی می طلبد، آنچه این مقاله در صدد بررسی آن است تبیین نظری این مسئله در اسلام و نحوه برخورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مخالفان خود است؛ پیامبری که آخرین هدایت کننده بشر به سوی سعادت و حامل آخرین پیام رهایی انسان از تاریکی ها به سوی روشنایی مطلق است. به مصداق «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب: 21)، با بررسی رفتار پیامبر، درصدد الگوگرفتن از ایشان در رفتارهای اجتماعی و سیاسی در جامعه هستیم.

تبیین واژگان کلیدی بحث

مدارا: از ریشه «دری درایة»، در لغت، به معنای مجامله و ملاطفت، برخورد مؤدبانه یا چاپلوسانه آمده است. (1) منظور از «مدارا» در این نوشتار، نوعی برخورد همراه با سعه صدر، گذشت و تحمل است؛ معادل آنچه امروز از آن به تساهل تعبیر می شود. بعضی به اشتباه، مدارا را با واژه «تولرانس» (Tolerance) غربی یکی می دانند؛ زیرا تولرانس نوعی برخورد همراه با تساهل و کوتاه آمدن از حق خود است که مورد قبول اسلام نیست. (2) البته این تعریف به معنای بی تفاوتی نسبت به عقاید مخالف نیست. به تعبیر دیگر، «مدارا با اعتقادورزان است، نه با اعتقادات». (3)

مخالف: در لغت، از ریشه «خَلَفَ»، اسم فاعل باب مفاعله، به معنای ضد و ناسازگار بودن و مغایر بودن با چیزی است، (4) و در جامعه، به گروهی اطلاق می شود که با قدرت حاکم و مردم جامعه، هم اعتقاد نیستند و البته اقدامی برخلاف ندارند، مخالفت آن ها در مرحله اعتقاد است و به مرحله عمل در اجتماع نمی رسد. به عبارت دیگر، در زندگی اجتماعی موافقت داشته و همه در یک جامعه با قوانین حاکم بر آن، زندگی مسالمت آمیز دارند، اما در نوع تفکر، اندیشه و اعتقادات با هم دارای اختلاف هستند.

معاند: در لغت، از ریشه «عَنَدَ عَنُود» اسم فاعل باب مفاعله به معنای سماجت کردن، خیره سری کردن، منحرف گشتن و برگشتن است. (5) در کنار مخالفان، گروه دیگری هستند که به مبارزه و اقدامات عملی علیه قدرت حاکم

و مردم جامعه روی می آورند و درصدد سست کردن پایه های حکومت اسلامی می باشند. از این عده، به «معاند» تعبیر می شود.

مدارا با مخالف

جایگاه اصل مدارا در اسلام و سنت معصومان علیهم السلام

اسلام مدارا با توده مردم، اعم از مخالف و موافق، را ضروری دانسته، احکام و سیاست اسلامی را بدون تبعیض بین آنان اجرا می کند. تاریخ اسلام هم از صدر و نیز در دوران 250 ساله عصر امامت، گواه رحمت و ملایمت اوصیای پیامبر علیهم السلام، حتی نسبت به دشمنان و بدخواهان آنان، است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان سرسلسله این الگو، در مدیریت خود، همواره بر این اصل تأکید می ورزید؛ (6) همچنان که می فرماید: «أَعْقِلُ النَّاسِ أَشَدَّهُمْ مَدَارَةً لِلنَّاسِ، وَ أَذِلُّ النَّاسِ مَنْ أَهَانَ النَّاسَ»؛ (7) عاقل ترین مردم کسی است که بیشتر با دیگران مدارا کند، و خوارترین مردم کسی است که آنان را مورد تحقیر و توهین قرار دهد.

به کارگیری این شیوه موفقیت بیشتری به همراه خواهد داشت، بخصوص برای حاکمان و مدیران جامعه. بدین روی، پیامبر در راستای تحقق اهداف اصلی خود در امر هدایت جامعه، این شیوه را برگزید و اصل رحمت و محبت اساس دعوت ایشان بود و راز موفقیت او در تألیف قلب ها، محبت و ملایمت او که از صد لشکر قوی تر است، (8) تا جایی که سیره نویسان در توصیف آن حضرت نگاشته اند: «پیامبر صلی الله علیه و آله دارای قلبی رقیق بود و نسبت به همه مسلمانان مهربان بود.» (9)

زاره از امام باقر علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «بی گمان، رفق بر چیزی قرار نگرفت، مگر آنکه زینتش بخشید.» (10)

با تکیه بر روایات متعدد از پیامبر، می توان گفت: از جمله اصول مهم دین اسلام، اصل سمحه و سهله بودن دین اسلام و مخالفت با هرگونه سخت گیری های بی مورد است؛ همچنان که از پیامبر نقل شده که فرمود: «من با دین یکتاگرایی با گذشت یا آسان مبعوث شده ام و هرکس با سنت من مخالفت ورزد، از من نیست.» (11) اگرچه در محدوده سمحه و سهله بودن دین، بحث های فراوانی مطرح است، که آیا این به معنای گذشتن از اصول دین و کوتاه آمدن در مقابل اقدامات مخالفان است یا نه؟ در پاسخ می توان گفت: هیچ گاه منظور از مدارا نسبت به مخالفان زیر پا گذاشتن اصول دین و تعالیم ضروری آن نیست، بلکه آسان گیری اولاً، در اصل پذیرش دین است که هیچ گونه اجبار و اکراهی در آن نیست؛ ثانیاً، در عمل به احکام دین، تا جایی که اصول آن حفظ شود.

اقسام مخالفان پیامبر صلی الله علیه و آله

در یک تقسیم بندی کلی، می توان مخالفان پیامبر صلی الله علیه و آله را به سه دسته تقسیم نمود: (12)

1. کسانی که منکر خداوند بودند؛ همانند بت پرستان، کفار و مشرکان که با تکذیب و استهزا مخالفت می نمودند.
2. اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) که با محاجّه و خیانت مخالفت می کردند و قرآن کریم این عده را در کنار مشرکان، دشمن ترین دشمنان نسبت به مسلمانان معرفی نموده است: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا.» (مائده: 82)

3. منافقان به ظاهر مسلمان که با فتنه انگیزی و سرپیچی از پیامبر، جبهه داخلی علیه ایشان تشکیل داده بودند. برخورد با هردسته از مخالفان، بسته به نوع و میزان مخالفت آنان متفاوت بود.

اصول حاکم بر رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در برخورد با مخالفان

پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل بت پرستان، کفار و مشرکان قریش چاره ای جز مدارا نداشت؛ زیرا در ابتدای راه بود و می بایست با مدارا و به آرامی آن ها را به سمت دین اسلام بکشاند. اما در برخورد با اهل کتاب و پس از تشکیل حکومت اسلامی در مدینه، هر دو نوع برخورد را داشت؛ یعنی تا آنجا که ممکن بود با گفت و گو و با عهد و پیمان سعی در زندگی مسالمت آمیز در کنار هم داشت، اما وقتی آن ها پا را فراتر نهاده، خیانت می کردند یا نقض پیمانی صورت می گرفت، پیامبر به شدت برخورد می نمود؛ همانند برخورد عملی با قبایل یهودی مدینه. در برخورد با منافقان، که با فتنه انگیزی، جبهه داخلی علیه پیامبر را تشکیل داده بودند، سعی پیامبر بر مدارا بود. آن حضرت به دلایل گوناگون سیاسی و اجتماعی با مخالفان با ملایمت و رفق برخورد می نمود، آن گونه که با عبدالله بن ابی برخورد کرد و در جریان فتنه انگیزی وی پس از غزوه «بنی المصطلق» حاضر به کشتن او، که سرکرده منافقان بود، نشد و در پاسخ به فرزند عبدالله، که اجازه قتل پدرش را از پیامبر طلب نمود، فرمودند: «تا هنگامی که زنده است، مانند یک دوست و رفیق با او به نیکی رفتار می کنیم.» (13) به قول ابن هشام، همین رفتار آن حضرت باعث شد که عبدالله بن ابی از آن پس مورد سرزنش و ملامت قوم و قبیله خود قرار گیرد. (14) اما اگر مخالفت آن ها درباره اصول تغییرناپذیر دین یا فتنه انگیزی در میان مسلمانان در مقابله با اساس دین اسلام بود، پیامبر شیوه مدارا را کنار گذاشته، به شدت با آن ها برخورد می نمود؛ همانند به آتش کشیدن مسجد «ضرار» که منافقان به سرکردگی ابوعامر به بهانه بیماری و عدم توانایی حضور در مسجد «قبا» و با حربه «مذهب علیه مذهب» تصمیم داشتند به جامعه نوپای مسلمانان ضرر بزنند که پیامبر به دلایل ذیل آن را به آتش کشید: زیان رساندن به مسلمانان، تقویت کفر، ایجاد تفرقه میان مؤمنان و پایگاهی برای محاربان. (15) پس از بررسی سیره نبوی، می توان اصول ذیل را در رفتارهای آن حضرت یافت:

1. رفتار عادلانه با مخالفان در فرمان ها (دستورات)، برخورد با دشمن در جنگ و قتال و مانند آن؛
2. گفت و گو با مخالفان از راه های گوناگون صورت می گرفت، یا با تماس فردی پیامبر با مردم، یا با حضور در میان قبایل، گاه با پذیرفتن وفدها و هیأت های اعزامی از قبایل و یا با اعزام مبلغ به قبایل و نیز مکاتبه و ارسال نامه به حکومت های دیگر این گفت و گو و ارتباط صورت می پذیرفت.
3. قانون مداری در برخورد با مخالفان (و موافقان) و پای بندی به عهدها و پیمان ها؛
4. برخورداری از شیوه سمحه و سهله (مدارا) که برخورداری از این شیوه مزایای بی شماری برای حاکم اسلامی (و جامعه اسلامی) در پی خواهد داشت؛ از جمله ایجاد فضای مناسب برای برخورد اندیشه ها و ترقی و تکامل آن ها، جلوگیری از توسل به زور و سخت گیری و تحمیل عقیده و مهم تر از همه، حفظ وحدت جامعه که موجبات رشد جامعه را فراهم می سازد. (16)

برتراند راسل در مورد تساهل در میان مسلمانان، اظهار می دارد: «بعضی از صفات برگزیده که امروز بر حسب عادت، آن ها را جزو عادات حسنه بخصوص عیسویان می شماریم، پیش از این، در مشرق زمین بیشتر مستحسن شمرده می شدند و به آن ها عمل می کردند تا در مغرب زمین. تساهل و تسامح در اوایل ظهور اسلام، به ویژه حکومت اسلامی در مدینه و برخورد مسلمانان با مسیحیان که کافر و مرتد تلقی می شدند، بسیار

جوان مردانه تر از رفتار امپراطوران بیزانس نسبت به عیسویان بود؛ زیرا پیامبر اسلام نه تشکیلات انگیزاسیون (تفتیش عقاید) اروپا را به وجود آوردند و نه سیاه چاله های آن را که در قرون وسطا رایج بودند. (17)

نمونه های مدارا در سیره نبوی

عصر نبوی عصر تأسیس نظام اسلامی و تکوین اعتقادات اسلامی در میان مردم بود. به همین دلیل، رفتارهای پیامبر بیشتر همراه با مدارا بودند تا مردم بتوانند اصل دین را در جامعه بپذیرند. بدین روی، مخالفت ها، استهزاها و تمسخرها و حتی مخالفت های عملی بعضا با گذشت پیامبر همراه بودند. اما چون اقدامات عملی مخالفان از حد می گذشت و پیامبر چاره ای جز مبارزه عملی نداشت، از مدارا دست می کشید. بیشترین تحمل و مدارای پیامبر با منافقان مدینه بود؛ چرا که برخورد شدید با آن ها خطری علیه اصل اسلام به شمار می آمد.

نمونه هایی از دریای بیکران رفتار همراه با مدارای پیامبر:

1. عبدالله بن ابی، رئیس منافقان مدینه بود که علی رغم اقدامات و خیانت هایش در مراحل گوناگون، پیامبر علیه او اقدامی نکرد. او در مدینه از جایگاهی بالا برخوردار بود و پیامبر با او مدارا می کرد. پس از غره «بنی المصطلق»، به دنبال برخی مسائل، او گفت: «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ» (منافقین: 8) کنایه از اینکه پس از برگشت به مدینه، پیامبر را از آنجا بیرون می کند. این خبر به پیامبر رسید و اصحاب خواستار برخورد شدید با او شدند، تا جایی که مسئله قتل او شایع گردید. پسرش از پیامبر خواست: اگر چنین است، او خود عامل این حکم باشد تا مبادا او بخواهد قاتل پدرش را بکشد و دستش به خون مسلمانی آغشته شود. اما پیامبر در پاسخ او فرمود: چنین حکمی مطرح نیست. (18)

2. مدارا با جوان یهودی که به تحریک شائس بن قیس، بین دو قبیله اوس و خزرج فتنه ایجاد نمود و نزدیک بود عصبیت جاهلی در دو قبیله به جنگ منجر شود، ولی با دخالت و نصیحت پیامبر، موضوع حل شد. پیامبر با اینکه می دانست فتنه در کجا ریشه دارد، ولی برخوردی نکرد. (19)

مدارا با جماعتی از منافقان و یهودیان که پیامبر را آزار و اذیت می کردند و آیات قرآن در بیان ماهیت آنان نازل شد که عبارتند از:

3. نبتل بن الحرث؛ همان کسی که درباره پیامبر گفت: «إِنَّمَا مُحَمَّدٌ أَذْنٌ...» که آیه نازل شد: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ قُلْ أَذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ». (توبه: 61) پیامبر درباره او فرمود: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الشَّيْطَانِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى نَبْتَلِ بْنِ الْحَرِثِ». (20) اما با این وجود، دستوری از پیامبر در مقابله با او صادر نشد.

4. ودیعه بن ثابت، (21) از بنیان گذاران «مسجد ضرار» بود؛ همو که گفته بود: «إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ». و آیه در حق او نازل شد: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ». (توبه: 65)

5. اوس بن قیطنی (22) در جنگ خندق، برای فرار از جنگ به پیامبر گفته بود: «إِنَّ بَيُوتَنَا عَوْرَةٌ فَاذَنْ لَنَا فَلَنَرْجِعَ إِلَيْهَا» و این آیه در حق او نازل شد: «يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا». (احزاب: 13)

610. بشیر بن ابیرق (سارق الدرعین)، ضحاک بن ثابت (متهم به نفاق و دوستی یهود)، جلاس بن سوید بن صامت (پیش از توبه)، معتب بن بشیر و رافع بن زید، به سبب نفاق و گم راهی آن ها، آیه نازل شد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا

بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا.» (نساء: 60) (23)

11. مجدبن قیس که به پیامبر گفته بود: «یا مُحَمَّدُ ائذن لی و لا تَفْتِنَنی» که آیه در حق او نازل شد: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنَنِي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا.» (توبه: 49) ولی برخوردی از پیامبر با او گزارش نشده است.
12. رافع بن حریمله که از مخالفان و منافقان بزرگ بود. وقتی او مرد، پیامبر فرمودند: «قَدْ مَاتَ الْيَوْمَ عَظِيمٌ مِنَ عِظَمَاءِ الْمُنَافِقِينَ.» اقدامی علیه او از طرف پیامبر گزارش نشده است.
13. زید بن الصلیت؛ وقتی شتر پیغمبر گم شد و همه به دنبال شتر می گشتند، او به کنایه و طعنه گفت: چگونه ادعای پیامبری می کند، در حالی که نمی داند شترش کجاست؟ پیامبر به علم غیب، جای دقیق شتر را فرمود و اصحاب رفتند و همان جا شتر را یافتند. (24) اما برخوردی از پیامبر علیه او گزارش نشده است.
14. عمیربن وهب، از قبیله «بنی جمع» که شیطان صفت بود و به بهانه آزادی پسرش، که در جنگ بدر اسیر شده بود، با شمشیری زهرآلود قصد جان پیامبر داشت. پیامبر به علم غیب قصد او را آشکار ساخت و او در دم اسلام آورد. (25)
15. وحشی که در جنگ «احد»، حمزه، عموی پیامبر را، به شهادت رساند و پیامبر حکم قتل او را صادر کرد. او پس از فتح مکه به طائف گریخت. اما پس از مدتی، در وفد ثقیف، ناگهان بر پیغمبر وارد شد و شهادتین گفت و پیغمبر او را بخشید، اما فرمود: به جایی برو که دیگر تو را نبینم. او مسلمان شد و در جنگ های رده، مسیلمه کذاب را کشت. (26)
16. هبار بن اسود، کسی که شتر زینب، دختر پیغمبر، را رم داد و از میان هودج به زمین افتاد و طفل خود را سقط کرد و خود نیز به واسطه همان مرض از دنیا رفت. پیغمبر در فتح مکه خون او را هدر اعلان کرده بود، ولی پس از مدتی بر پیغمبر وارد شد و گفت: «... می خواستم به عجم ها پناه ببرم، ولی فضل و بخشش تو را به یاد آوردم...» او تقاضای بخشش کرد و پیغمبر او را عفو نمود. (27)
17. قیس بن ربیع که از سهم خود در عطایا ناراضی بود و پیغمبر را هجو نمود. اما خود به مدینه آمد و در ضمن اشعاری پوزش خواست و مورد عفو پیامبر قرار گرفت. (28)
18. عکرمة بن ابی جهل که پیغمبر در فتح مکه، خون او را هدر اعلان کرده بود، اما به درخواست همسرش، پیامبر او را بخشید، بعدها او در سپاه اسلام در شام دلاورانه جنگید. (29)
19. مالک بن عوف، فرمانده لشکریان «هوازن» علیه پیامبر بود. او پس از شکست، به طائف پناه برد. اما پیغمبر فرمود: اگر بیاید و مسلمان شود، مال او را به همراه صد شتر اضافه به او می دهم. او مسلمان شد و از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله، رئیس طوایف «هوازن»، «ثماله» و «مسلمه» شد و با طائف جنگید. (30)
20. ابن قیظی فردی نابینا بود. وقتی لشکریان اسلام به احد می رفتند، از زمین مقداری خاک برداشت به روی مبارک پیامبر پاشید و ناسزا گفت. اصحاب خواستند او را بکشند. اما پیغمبر فرمود: «او را رها کنید، هم چشمش کور است و هم دلش.» (31)
21. عبدالله بن ابی سرح مدتی کاتب وحی بود و گاهی به عمد الفاظ وحی را تغییر می داد. سرانجام، مرتد شد و از مدینه فرار کرد. در فتح مکه، پیغمبر خون او را هدر ساخته بود، اما با وساطت عثمان، در مکه بر پیغمبر وارد شد و امان خواست. پس از مدتی مورد رحمت و بخشش پیامبر قرار گرفت. (32)
22. انس بن زنیم با اشعاری پیامبر را هجو نمود و پیامبر نیز او را مهدورالدم خواند. اما در فتح مکه، مورد عفو و بخشش پیامبر قرار گرفت. (33)

23. ابوسفیان بن حارث، برادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله، پس از فتح مکه به وساطت ام سلمه مورد عفو و بخشش پیامبر قرار گرفت.

24. صفوان بن امیه به سبب اقدامات علیه مسلمانان، مهدور الدم اعلام گردیده بود، اما پس از فتح مکه، مورد بخشش پیامبر قرار گرفت. (34)

25. مدارا با یهودیان خیبر که پس از فتح خیبر، پیامبر آنان را نکشت و زنان و فرزندان ایشان را به اسارت نبرد. (35)

26. حاطب بن ابی بلتعنه به خیانت، موضوع حرکت مسلمانان برای فتح مکه را توسط ساره به اطلاع قریش رساند و پیامبر از طریق وحی، از این موضوع اطلاع یافت، (36) ولی برخورد خاصی از سوی ایشان با حاطب گزارش نشده است.

27. نمونه کامل مدارای پیامبر، بخشش سران کفر پس از فتح مکه است که فرمودند: «إذهبوا فانتم الطلقاء...» (37)

از موارد مزبور و نیز موارد دیگر دست می آید که هدف نهایی پیامبر مسلمان شدن مردم و به هدایت رساندن آن ها بود، نه انتقام گرفتن هنگام قدرت و همین مسئله یکی از عوامل پیشرفت اسلام به شمار می آید.

مبارزه با معاند

با وجود موارد زیادی از مدارا، که در رفتار و سیره نبوی ملاحظه می شود، نمونه های برخورد تند و غیرقابل انعطاف نیز در سیره عملی پیامبر وجود دارند. اگر بخواهیم ملاکی برای این رفتارهای پیامبر ارائه دهیم، می توانیم بگوییم: آنجا که اساس و بنیان دین هدف گرفته شود و اقدامات مخالفان در مقابل اصول تغییرناپذیر دین اسلام و به منظور از بین بردن آن باشد، رفتار پیامبر متعصبانه و انعطاف ناپذیر است و در غیر این موارد، با مدارا؛ چرا که ماهیت و فلسفه دین همان اصول تغییرناپذیر است و با از بین رفتن آن اصول، دینی نخواهد بود و لغزش و بی توجهی در این موارد، هرگز جایی نخواهد داشت. تاریخ به خوبی شاهد رفتارهای همراه با قاطعیت پیامبر در حفظ اهداف و اصول نهضت اسلامی است؛ اصولی مانند: عدالت، ظلم ستیزی، مبارزه با شرک و کفر و ستایش خداوند.

در سیره نبوی مواردی یافت نمی شوند که به تعطیلی حدود الهی منجر شود و ایشان ذره ای انعطاف نشان داده باشد و در اجرای حدود، حتی اجازه شفاعت نمی دادند. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در عصر پیامبر، زنی از اشراف سرقت کرد. او را نزد پیامبر آوردند. حضرت امر کرد: دستش قطع شود. گروهی از قریش خدمت پیامبر رسیدند که یا رسول الله! اگر دست این خانم قطع شود، پیامدهایش خوب نیست؛ او از اشراف است... آیا مصلحت هست؟ حضرت فرمودند: آری امت های پیش از شما، برای چنین کارهایی هلاک شدند؛ چون حدود را نسبت به ضعفایشان اجرا می کردند و درباره اقویا و اشراف و بزرگان اجرا نمی کردند. به همین دلیل هلاک شدند. (38)

مواردی از عدم تساهل در اسلام

1. انعطاف ناپذیری در برنامه های دینی

برنامه ها و تعالیم دینی انبیا، اعم از عقاید، احکام و اخلاق، که با ادله قطعی جزو دین شمرده می شوند، به هیچ

وجه قابل مسامحه نیستند و به این بهانه که مورد پذیرش مردم نمی باشند، دردرساز و مشکل آفرین هستند نمی توان آن ها را مورد مسامحه قرار داد. نهضت انبیا با قاطعیت تمام، درصدد به اجرا درآوردن و تثبیت حقایق دین به جای عقاید باطل گذشته بوده است، اگرچه مشرکان با این عقاید به مخالفت برخاسته اند و حتی مبارزاتی نیز داشته اند، اما تأثیری در روند حرکت انبیا نداشته و هر اقدامی در مقابل این حرکت انبیا بی پاسخ نمانده است، بخصوص آنکه پس از استقرار حکومت اسلامی در مدینه، برخوردهای پیامبر شدت بیشتری یافته است. (39)

2. عدم تساهل در حدود الهی

از نظر اسلام، اقدام مخالفان اگر منافع شخصی انسان را به خطر اندازد و عفو و مدارا، ظلم پذیری و ذلت نباشد، شایسته است انسان شیوه مدارا و تساهل در پیش بگیرد. اما اگر اقدام مخالفان در تعارض با حدود الهی باشد، چون رعایت حدود الهی مقدم بر شخصیت انسانی است و انسانیت انسان در گرو رعایت حقوق الهی می باشد، مسامحه جایی ندارد و باید به اقدام عملی روی آورد. مهم ترین اقدام عملی که در اسلام تأکید فراوانی بر آن شده «امر به معروف و نهی از منکر» است که دارای شروط و مراحل است. اما کم ترین ثمره آن نظارت عمومی و حراست از احکام و حدود الهی است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «مسلمانی که شکسته شدن حدود الهی را ببیند، اما واکنشی از خود نشان ندهد، مرده ای است بین زندگان.» (40)

مهم ترین وظیفه حکومت اسلامی و فلسفه تأسیس آن اجرای احکام و حدود الهی است. از این رو، برخورد قاطع پیامبر به عنوان حاکم اسلامی در صدر اسلام با متخلفان را شاهدیم و در آیات قرآن نیز بر اجرای احکام و حدود الهی تأکید شده است؛ مانند اجرای حد زن و مرد زناکار، شارب خمر و سارق. (41)

3. عدم تسامح در عدالت اجتماعی و حقوق مردم

هدف کلی ادیان الهی برقراری موازین عدالت اجتماعی است تا زمینه تکامل اخلاقی و معنوی همه افراد پدید آید. در مواردی که حقوق شخصی مطرح هستند، می توان تسامح نمود، اما جایی که عدالت اجتماعی و حقوق افراد دیگر مطرح است، تسامح در کار نیست و باید با قاطعیت برخورد نمود. نمونه های متخلفان اجتماعی که در صدر اسلام از سوی پیامبر و دوران ائمه اطهار علیهم السلام برخوردهایی با آنان شده عبارتند از:

1. غارتگران اموال بیت المال، که به شدت با آنان برخورد می شد، بخصوص دستورها و توبیخ های فراوانی از دوران حکومت امام علی علیه السلام نسبت به والیان متخلف رسیده است. (42)

2. اخلاطگران امنیت اجتماعی، که در این زمینه، هم بعد مادی امنیت اجتماعی را شامل می شود، مانند سرقت و هم بعد معنوی و فکری امنیت جامعه را فرا می گیرد که ارتداد و بدعت نمونه های اخلاط امنیت فکری جامعه اند.

حضرت علی علیه السلام در جواب عبید بن بشر خثعمی درباره کیفر راهزن فرمود: «کسی که راه را گرفته و انسانی را کشته و اموالی نیز برده است دست و پایش بریده و به دار آویخته می شود، کسی که فقط راه را گرفته و انسانی را کشته و مالی نبرده است، کشته می شود، و کسی که راه را بسته و فقط مالی برده است دست و پایش بریده می شود، و کسی که راه را گرفته، ولی مالی را نبرده و کسی را هم نکشته است، تبعید می شود.» (43)

نمونه هایی از برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله با معاندان

بیشترین برخورد عملی پیامبر با یهودیان و مشرکانی بود که در مقابله با پیامبر و دین اسلام، اقدامات عملی داشتند. دو پیمان عمومی و خصوصی با سه طایفه بزرگ یهودیان مدینه (بنی قریظه، بنی نضیر، بین قینقاع) منعقد شد، اما آنان ضمن نقض پیمان های خود، دست به اقدامات آشکاری علیه مسلمانان زدند که پیامبر چاره ای جز برخورد عملی نداشت. یهودیان دست به اقداماتی همچون حمایت از مشرکان، تفرقه افکنی میان مسلمانان، تحریف، ایجاد تردید در میان مسلمانان، تمسخر و فریب می زدند. در ادامه، مواردی از برخورد پیامبر با این عده ارائه می گردد:

1. ابوعفک؛ دستور قتل ابوعفک، شاعر یهودی، که پیامبر را هجو نموده بود، صادر شد و سالم بن عمیر، این دستور را در سال دوم هجری اجرا کرد. (44)

2. عصماء بنت مروان؛ زوجه یزیدالخطمی، شاعره یهودی، اشعاری علیه پیامبر و اسلام سرود و پیامبر دستور قتل او را صادر کرد که عمیر بن عدی در 24 رمضان سال دوم هجری او را به قتل رساند. (45) سهیلی کشنده عصماء را شوهرش می داند، (46) اما این سخن شهرتی ندارد.

علت اصلی برخورد پیامبر با این دو نفر، تبلیغ بر ضد اسلام و تحریک و تهییج دشمنان برای مبارزه با دولت نوپای اسلامی بود. ابوعفک در اشعاری می گوید: مدت ها زندگی کردم و جمعی را باوفا تر از اوس و خزرج ندیدم که کوه ها را به لرزه درآوردند و سستی در آنان راه ندارد، اما سواری [پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله] نزد آنان آمد و به اسم حلال و حرام میان آنان جدایی افکند. ای قوم من! اگر خواهان عزت و پادشاهی بودید بهتر بود از تبع پیروی می کردید. (47)

3. کعب بن اشرف؛ اصل او از قبیله طی بود، ولی پدرش به خاطر خونی که از قبیله خویش ریخت، به مدینه آمد و به «بنی نضیر» پیوست. مادر کعب، دختر ابوحقیق، چهره شناخته شده بنی نضیر بود و خود کعب نیز در میان یهودیان جایگاهی بلند داشت. او دایم به فتنه انگیزی علیه مسلمانان دست می زد و حتی فتنه گری او از حد گذشت. به همین دلیل، پیامبر فرمود: کیست که شر او را کم کند؟ محمد بن مسلمه داوطلب شد و به همراه ابونائله و سه نفر دیگر از اوسیان شبانه او را به قتل رساندند. (48)

4. ابورافع سلّام بن ابی حقیق؛ او از قبیله «بنی نضیر» بود و همراه آنان به «خیبر» کوچ کرد. ابن هشام به نقل از ابن اسحاق می گوید: اوس و خزرج، که در انجام دستورات رسول خدا با هم به رقابت می پرداختند، پس از کشته شدن کعب بن اشرف به دست اوسیان، به فکر اقدامی مشابه بودند و از پیامبر دستور قتل ابورافع را گرفتند. پنج تن از خزرجیان به نام های عبدالله بن عتیک، عبدالله بن انیس، مسعود بن سنان، ابوقتاده و خزاعی بن اسود به راه افتاده، شبانه به خانه ابورافع رفتند و با ترفندی او را به قتل رساندند. (49)

در مورد زمان و مکان و چگونگی قتل او اختلاف است. به اجمال می توان گفت: مهم ترین جرم، که علت قتل او به شمار می آید، تحریک مشرکان و یهودیان برای برپایی جنگ احزاب و همراهی با حیّ بن اخطب، کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق و برخی دیگر از یهودیان بود. (50)

ضرورت مقابله با شخصی مانند ابورافع زمانی بیشتر روشن می شود که بدانیم او با وجود اعتراف به پیامبری رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین می کرد. واقدی گزارش کرده است که سلّام بن ابی الحقیق می گفت: ما به محمّد حسادت می ورزیدیم؛ چون پیامبری از میان فرزندان هارون بیرون رفت، و حال آنکه او فرستاده خداست.

در مجموع، در برخورد پیامبر با یهودیان، باید گفت: مهم ترین عامل برخورد پیامبر خیانت یهود، پیمان شکنی و مبارزه علیه اسلام و شخص پیامبر بود که با توجه به پیمانی که پیامبر از همان ابتدای ورود به مدینه با یهودیان منعقد ساخته بود، در صورت پیمان شکنی مجاز به کشتن مردان، به اسارت بردن زنان و فرزندان و به غنیمت بردن اموال آنان بود و برخورد با این قبایل پیمان شکن یهودی گاه با تخفیف اعمال می شد. کشتن ابوعفک، عصماء و ابورافع به دلیل اقدامات و تحریکات آن ها علیه اسلام و شخص پیامبر بود که منجر به قتل آن ها شد. (52)

علاوه بر یهودیان، مشرکان قریش در مکه و بعضی از منافقان مدینه نیز اقداماتی علیه پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند که منجر به برخورد عملی پیامبر با آنان شد که نمونه های آن عبارتند از:

5. عقبه بن ابی معیط و نصر بن حارث و مطعم بن عدی (مطابق بعضی نقل ها)؛ آن ها از اسرای جنگ بدر بودند، و چون مسلمانان را بسیار آزار و اذیت می کردند و اقدام عملی علیه پیامبر داشتند، پیامبر دستور قتل آن ها را صادر نمود. (53)

6. ابوعزه شاعر؛ پس از اینکه در جنگ بدر اسیر شد، پیمان نهاده بود که دیگر به جنگ با مسلمانان نیاید، اما در جنگ احد نیز حضور داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از جنگ احد، دستور قتل او را صادر نمود. (54)

7. معاویه بن المغیره؛ او در جنگ احد، بعضی از اعضای حضرت حمزه علیه السلام را قطع کرده بود. پیامبر دستور قتل او را نیز صادر نمود. (55)

8. سفیان بن خالد؛ او سبب قتل عاصم بن ثابت و درصدد تجهیز لشکری برای جنگ با پیامبر بود که پیامبر دستور قتل او را صادر نمود که توسط عبدالله انس به انجام رسید. (56)

9. دستور قتل 8 تن از قبیله «عرینه»؛ آنان به حضور پیامبر آمده، مسلمان شدند و به سبب بیماری شان، پیامبر آنان را به ناحیه «ذی الجدر» نزدیک کوه «عیروت» نزد شبان و شتران خود فرستاد. اما آنان مرتد شده، یسار مولی پیغمبر را کشتند و 15 شتر از شتران آن حضرت را به سرقت بردند. پیامبر کرز بن جابر فهری با تعدادی از سربازان را به دنبال آنان فرستاد و این آیه در حق آنان نازل شد: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ... أَن يُقْتَلُوا وَ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ» (مائده: 33) و پیامبر بر اساس این آیه، دستور قتل، قطع دست و پا و به دار آویختن آنان را صادر نمود. (57)

10. دستور قتل چند نفر پس از فتح مکه؛ حارث بن هشام، زمیر بن ابی امیه بن مغیره، که به ام هانی، خواهر امام علی علیه السلام پناهنده شد و مورد بخشش پیامبر قرار گرفت، عبدالله بن سعد بن ابی سرح که به شفاعت عثمان از مرگ نجات یافت، عکرمه بن ابی جهل آتش افروز جنگ های پس از بدر، که به شفاعت همسر خود نجات یافت، و صفوان بن امیه، که به شفاعت عمر بن وهب و اسلام آوردن خود، بخشوده شد. (58)

11. مقابله با شامیان و اهالی منطقه موه و ذات اصلاح؛ آنان مبلغان پیامبر، حارث بن عمیر و همچنین کعب بن عمیر غفاری را به همراه 15 نفر دیگر به شهادت رساندند، پیامبر نیز عده ای از مسلمانان را به فرمان دهی جعفر بن ابی طالب به سوی آنان فرستاد. (59)

نتیجه

در بررسی سیره عملی پیامبر و برخورد آن حضرت با مخالفان، باید گفت: با توجه به وظیفه اصلی پیامبران مبنی بر هدایت جامعه به سوی سعادت و کمال و ابلاغ پیام الهی، اصل اساسی حاکم بر رفتار آن ها، بخصوص پیامبر

اسلام صلی الله علیه و آله ، اصل رحمت، محبت و شفقت بود؛ یعنی هدف اصلی آن حضرت، جذب مردم به سوی خود و دین مبین اسلام بود. وقتی هدف چنین باشد، رفتار نیز در راستای آن خواهد بود. آنچه بیشتر در رفتار نبوی بروز داشت و جلوه می نمود مدارا با مخالفان بود؛ یعنی تا آنجا که ممکن بود، پیامبر مدارا می نمود و از خطاها چشم پوشی می کرد. اما وقتی مخالفان، اساس دعوت پیامبر و اصول تغییرناپذیر دین را هدف قرار می دادند و به اقدامات عملی در این راه دست می زدند دیگر مدارا و مسامحه جایی نداشت و پیامبر چاره ای جز برخورد همراه با خشونت نداشت و این نوع برخورد همواره در راستای حفظ دین و هدایت مردم صورت می گرفت.

پی نوشت ها :

- 1 آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی فارسی، تهران، نشر نی، 1379، ص. 196
- 2 حسین عبدالحمیدی، تساهل و تسامح از دیدگاه قرآن و عترت علیهم السلام ، قم، ظفر، 1381، ص. 15
- 3 عبدالکریم سروش، مدارا و مدیریت، تهران، صراط، 1376، ص. 310
- 4 و 5 آذرتاش آذرنوش، پیشین ص 179 / ص. 463
- 4 غلامرضا نوعی، مدارا با مخالفان در قرآن و سنت، رشت، کتاب مبین، 1379، ص. 98
- 5 همان، ص 98 به نقل از: شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج 10، ص. 441
- 6 مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی، 1373، ج 3، ص. 69
- 7 محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج 74، ص 394 / دیلمی، ارشادالقلوب، ج 1، ص. 115
- 8 محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، چ چهارم، تهران، الاسلامیه، 1364، ج 2، ص. 119
- 9 خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، مصر، مکتبه الخانجی، ج 7، ص. 209
- 10 غلامرضا نوعی، پیشین، ص. 23
- 11 ابن هشام، زندگانی محمد صلی الله علیه و آله پیامبر اسلام، ترجمه سید هاشم رسولی، تهران، کتابچی، ج دوم، ص. 198
- 12 همان، ص. 199
- 13 غلامرضا نوعی، پیشین، ص. 101
- 14 همان، ص 54 / حسین عبدالحمیدی، پیشین، ص. 153
- 15 غلامرضا نوعی، پیشین، ص. 83
- 16 ابن هشام، سیره، تحقیق مصطفی سقا و دیگران، چ دوم، مصر، حلبی، 1375 ق، ج 2، ص 372 / عباس محمود العقاد، عبقریه محمد، بیروت، المطبعة العصریه، 1421 ق، ص 85 / سیدعلی کمالی، خاتم النبیین، تهران، اسوه، 1372، ص 94، به نقل از: ابن اثیر، اسدالغابه، ص. 197
- 17 محمد قوام و شنوی، حیاة النبی و سیرته، قم، مؤلف، 1412 ق، ص. 321
- 20 - 22 محمد قوام و شنوی، پیشین، ص. 326
- 23 و 24 همان، ص 327 / ص. 328

- 25 سیدعلی کمالی، پیشین، ص 107 / شرف الدین محمدبن عبدالله بن عمر، خلاصه سیرت رسول الله، تهران، علمی و فرهنگی، 1368، ص 161.
- 26 الی 34 سید علی کمالی، پیشین، ص 95 / همان / ص 96 / ص 96 / ص 98 / ص 99 / ص 99 / ص 110 / ص 105.
- 35 و 36 جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، چ چهارم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، 1374، ص 263 / ص 317.
- 37 سیدعلی کمال، پیشین، ص 104.
- 38 غلامرضا نوعی، پیشین، ص 100 به نقل از: میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، قم، اسماعیلیان، 1382، ج 3، ص 216.
- 39 حسین عبدالمحمدی، پیشین، ص 47.
- 40 همان، ص 86، به نقل از: محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج 1، ص 342.
- 41 و 42 حسین عبدالمحمدی، پیشین، ص 80 / ص 113.
- 43 حسین عبدالمحمدی، پیشین، ص 28، به نقل از: شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج 28، باب 1، ص 301، روایت 34835.
- 44 ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 635 / واقدی، المغازی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، 1414 ق، ج 1، ص 174.
- 45 ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 636 / واقدی، پیشین، ج 1، ص 174.
- 46 مصطفی صادق، پیامبر و یهود حجاز، قم، بوستان کتاب، 1382، ص 240 به نقل از: الروض الانف، ج 7، ص 532.
- 47 ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 362.
- 48 جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی، چ چهارم، بیروت، دارالسیره، 1419 ق، ج 6، ص 35 / ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 51 / واقدی، پیشین، ج 1، ص 184 / جعفر سبحانی، پیشین، ص 28.
- 49 ابن هشام، پیشین، ج 2، ص 274 و 275 / واقدی، پیشین، ج 1، ص 392 / جعفر سبحانی، پیشین، ج 2، ص 159.
- 50 مصطفی صادق، پیشین، ص 260.
- 51 همان، ص 261 / واقدی، پیشین، ج 2، ص 677.
- 52 برگرفته از: مصطفی صادق، پیشین، ص 263.
- 53-57 محمدتقی لسان الملک سپهر، ناسخ التواریخ، تهران، اساطیر، 1380، ص 802 / ص 941 / ص 944 / ص 956 / ص 1085.
- 58 و 59 جعفر سبحانی، پیشین، ج 2، ص 331 / ص 287.